

پیام نجیب محفوظ به فرهنگستان سوئد ترجمه محمد جواهر کلام

۳۷ پیش از خوانده شدن پیام نجیب محفوظ، استور آلن از استادان فرهنگستان سوئد خطابه زیر را در معرفی نجیب محفوظ و آثارش خواند:

اعلاحضرتین، اعضای خاندان سلطنتی، خانمها و آقایان در دهم دسامبر ۱۹۱۱، موریس مترلینک، جایزه ادبی نوبل آن سال را از دست گوستاو پنجم، پادشاه سوئد در استکهلم دریافت کرد. درست یک روز بعد، نجیب محفوظ، برنده جایزه ادبی امسال در قاهره به دنیا آمد. از آن پس پایتخت مصر همیشه میهن او بود و محفوظ بندرت از آن پایرون گذاشت.

علاوه بر این شهر قاهره نیز صحنه رمانها، داستانهای کوتاه و نمایشنامه های او بوده است. در رمان «کوچه مدق» به شخصیت های فراوانی برمی خوریم که به طرزی موثر و زنده توصیف شده اند. در داستان بلند و ارجمند «تریلوژی»، کمال (قهرمان داستان) با مسائل وجودی در خور توجهی روبه روی می شود. در داستان «وراجی روی نیل» خانه ای قایقی وجود دارد که محفلی برای مباحث روح انگیز در خصوص مسائل اجتماعی است. در این داستان به عشاق جوانی برمی خوریم که پهنه سنگهای اهرام را برای



آرمیدن انتخاب کرده اند.

برای یک جامعه زنده حمایت از نویسندگان خود امری حیاتی است، زیرا آنانند که می دانند چگونه ژرف ترین مفاهیم را تجسد بخشند. این کار در حقیقت تحلیلی اساسی است که با کمک علم و هنر به طور مساوی انجام می پذیرد...

از جمله رویکردهای فراوانی که می توان بر آثار برنده امسال جایزه نوبل داشت، یکی هم این است که آنها را نوعی شرح تفسیر متعهدانه، اندیشمندانه و بیش و کم پیامبرانه بر دنیای اطراف نویسنده تلقی کرد. نویسنده طی دورانی از عمر خویش شاهد تحولات اجتماعی فراگیر و اساسی بوده و محصول کار او نیز به شیوه ای نادر و غیر معمول جامع و فراگیر است.

رمان در ادبیات عرب در حقیقت پدیده ای است که در قرن بیستم به ظهور پیوسته و تقریباً معاصر خود محفوظ است. و او بود که به موقع توانست آن را به کمال برساند. برخی از آثار او به ترتیب زمانی عبارتند از: کوچه مدق، تریلوژی، بچه های محله ما، دزد و سگها، و راجی روی نیل، آقای محترم و آینه ها. آثارش با تفاوتی ظریف و ناچیز، گاه سر به رئالیسمی صریح و خشن می زند، و گاه معنایی مبهم و دو پهلو می گیرند.

طبیعت زمان یکی از دغدغه های اصلی اوست. همان گونه که در مورد ژوزف برادسکی، برنده جایزه نوبل سال گذشته صدق می کند، زمان برای محفوظ نیز خصیلتی بیرحمانه دارد. مثلاً در رمان «آقای محترم» به این جمله برمی خوریم: «زمان چون شمشیر بران است؛ اگر با آن مقابله نکنی، ترا خواهد کشت.»

خوانندگان بی شماری که محفوظ را از طریق تریلوژی، و آن توصیف وسیع زندگی معاصر، شناخته بودند، نثر دیگرش فرزندان جبلاوی (اولاد حارتنا، بچه های محله ما) معنای کاملاً متفاوتی داشت. این رمان سرگذشت حیات روحانی بشر است و مثل قرآن که ۱۱۴ سوره دارد، ۱۱۴ فصل دارد. در این کتاب شخصیتهای برجسته یهودیت، مسیحیت و اسلام، با هیأتی مبدل

ولی قابل تشخیص، گرد آمده اند و در برابر موقعیتهای جدید و تنش آمیزی قرار می گیرند. سرانجام، انسان عصر جدید اکسیر عشق را با ماده ای قابل انفجار در هم می آمیزد و کار جبرلوی یا شریعت را می سازد، اما خود نیز نابود می شود. با وجود این، هنوز کوره امید در پایان رمان هست. و این از آنجاست که محفوظ آدم بدبینی نیست، هر چند گهگاه از بدبینی او سخن گفته اند. خود او در این باره می گوید: «اگر آدم بدبینی بودم هرگز نمی نوشتم.»

۴۹

در داستانهای کوتاهش نیز به مایه های وجودی مهمی بر می خوریم: عقل و استدلال در برابر ایمان به شریعت، عشق به مثابه یک منبع قدرت در دنیای دشوار، گزینشها و محدودیتهای برخورد معنوی، و تقلائی انسان بی پناه برای ادامه حیات.

جدی گرفتن نویسندگان همیشه به این معنی نیست که گفته های آنها را تحت اللفظی تفسیر کنیم. یک بار از قول محفوظ نقل شده که او برای آن می نویسد که دو دخترش احتیاج به کفش پاشنه بلند دارند. نقل قولهای نامعهدی از این دست ممکن است بد فهمیده شوند، و معمولاً همین طور هم می شود. این گفته ها بیش از اینکه به دستاوردهای ادبی محفوظ معطوف باشند، گوشه هایی از شخصیت او را نشان می دهند: خوش مشرب و جدی، و در عین حال شوخ طبع و زیرک.

نجیب محفوظ به عنوان نماینده نثر عربی همتایی ندارد. به یمن وجود او، و در ساحت فرهنگی که او بدان تعلق دارد، هنر رمان و داستان کوتاه توانسته است مدارج کمال را بپیماید و این خود نتیجه آمیزش سنت کلاسیک عرب، الهام اروپایی و هنرمندی خود اوست. متأسفانه آقای محفوظ به علت گرفتاریهای شخصی نتوانسته اند امشب در جمع ما حضور یابند. و من با اجازه شما به عنوان واسطه ای هنری از همین جا ایشان را مورد خطاب قرار می دهم:

آقای محفوظ عزیز!

آثار پربار و پیچیده شما ما را به تجدید نظر در مسائل اساسی زندگی بر می انگیزد. در آنها موضوعهایی چون طبیعت زمان و عشق، جامعه و معیارهای اخلاقی، شناخت و ایمان در موقعیتهای گوناگون به شیوه ای اندیشه سوز، برانگیزنده و جسورانه مطرح شده اند. کیفیت شعر گونه نثر شما را می توان از لابلای زبان حامل (عربی) احساس کرد. در لوح تقدیر، شما را شکل دهنده آن شیوه داستانسرایی عربی دانسته اند که قابل تسری به تمام بشریت است. از این رواز سوی آکادمی سوئد برای این موفقیتهای برجسته ادبی به شما تبریک می گویم. و اکنون از

دوشیزه ام کلثوم نجیب محفوظ و دوشیزه فاطمه نجیب محفوظ می خواهم به جلوی جایگاه تشریف بیاورند و از طرف پدر خود جایزه ادبی نوبل سال را از دست اعلاحضرت پادشاه دریافت کنند.

پیام نجیب محفوظ به فرهنگستان سوئد را محمد سلماوی، نویسنده و روزنامه نگار معروف مصری نخست به عربی، سپس به انگلیسی خواند.

طبق قوانین بنیاد نوبل به هر یک از برندگان یک لوح افتخار تعلق می گیرد به اضافه یک مدال طلا، مزین به تصویر آلفرد برنهارد نوبل (۱۸۳۳-۱۸۹۶)، و یک سند که در آن مبلغ جایزه قید شده است. مبلغ جایزه در سال ۱۹۸۸ برابر ۲/۵۰۰/۰۰۰ کرون سوئد بود. این مبلغ در سالیان مختلف برحسب درآمد بنیاد نوبل متفاوت بوده، چنانکه در سال ۱۹۰۱، که نخستین سال اعطای جایزه ادبی نوبل به شمار می رفت، مبلغ مذکور تنها ۱۵۰ هزار کرون سوئد بود.

لوح افتخاری که به نجیب محفوظ داده شد، پاره ای از شخصیت‌های رمان مشهورش، «کوچه مدق» را نشان می دهد. در پایین لوح نقاش کوشیده است فضای یکی دیگر از داستانهای او را به نام (وراجی بر روی نیل) تجسم بخشد. و اینک پیام:

* * *

خانمها، آقایان!

نخست می خواهم از فرهنگستان سوئد و کمیته نوبل آن به خاطر توجه کریمانه، طولانی و پر استقامتش تشکر کنم. از شما تقاضای کنم سخنان مرا به زبانی که برای بسیاری تان ناآشناست، با سعه صدر بپذیرید، زیرا برنده واقعی جایزه همین زبان است. پس رواست که نغمه های زبان عربی برای نخستین بار در ساحت متمدن و با فرهنگ شما طنین انداز گردد. امید فراوان دارم که این آخرین بار نباشد که شما صدای زبان عربی را می شنوید و این سعادت برای نویسندگان ملت من همچنان دست دهد که بار دیگر با شایستگی تمام در کنار نویسندگان جهانی که روح صفا و صمیمیت را در دنیای پر اندوه ما پراکنده اند بنشینند.

نماینده یک مجله خارجی در قاهره به من اطلاع داد که لحظه اعلام اسامی به عنوان دریافت کننده جایزه نوبل سکوتی حکمفرما شد و بسیاری از خودشان می پرسیدند که من کیستم. بنابراین به من اجازه دهید با عینیتی که سرشت بشری در اختیار می نهد، خودم را به شما معرفی کنم. من فرزند دو تمدن هستم که در عصری از عصور تاریخ آمیزشی موفق داشته اند، نخستین شان عمری هفت هزار ساله دارد و آن تمدن فرعونى است، و دومین شان عمری هزار و چهار صد

ساله دارد و آن تمدن اسلامی است. شاید نیاز مند آن نباشم که دربارهٔ این تمدنها چیزی برایتان بگویم. می دانم که همگی اهل علم و حقیقت اید ولی اکنون که در مقام معارفه و گفتگو هستیم، بی مناسبت نیست شمه ای چند دربارهٔ این تمدنها برایتان بگویم.

۵۱

از تمدن فرعونى دربارهٔ جنگهای آن و ساختن امپراطوریهها چیزی نمی گویم، زیرا خوشبختانه چنین امری امروز مقبول طبایع نو و وجدانهای بیدار نیست. از هدایتی که این تمدن نخستین بار به سوی خدا یافت و از کشفی که از سپیده دم وجدان بشری کرد نیز سخن نمی گویم. این امر به وقتی طولانی احتیاج دارد. گذشته از آن گمان نمی کنم در میان شما کسی باشد که از زندگی پادشاه و پیامبر آخن آتون چیزی نداند. از دستاوردهای این تمدن در عرصه هنر و ادب و آثار برجستهٔ آن در این زمینه چون اهرام، ابوالهول و کَرَنک نیز حرفی نمی زنم. هر کسی این سعادت را نداشته که این آثار را از نزدیک ببیند یقیناً دربارهٔ شان مطالبی خوانده و در چگونگی برپائی آنها تأمل کرده است. ولی حال که اوضاع دست به دست هم داده و از من داستان نویس ساخته، به من اجازه دهید این تمدن یعنی تمدن فرعونى را با شبه داستانی معرفی کنم. پس لطف کنید و به این رویداد تاریخی که در منابع هم از آن سخن رفته است، گوش فرادارید.

اوراق پایبوس از آن سخن می گویند که به یکی از فراعنه خبر رسید که میان پاره ای از زنان حرم و برخی مردان پیرامونش رابطه ای نامشروع به وجود آمده است. بدیهی است که توقع می رفت وی همه آنان را از دم تیغ بگذراند، و اگر چنین می کرد، خلاف عرف زمان خود عمل نکرده بود. ولی وی حاذق ترین حقوقدانان را به حضور طلبید و از آنان خواست دربارهٔ مسئله تحقیق کنند.

نجیب محفوظ



و به آنها گفت می خواهد بداند حقیقت چیست تا بتواند عادلانه قضاوت کند. این رفتار، به نظر من، از برپا کردن امپراطوری و ساختن اهرام بسی بالاتر است و به خوبی برتری حکمت و تمدن را به هرا بهت و ثروتی نشان می دهد. آن امپراطوری سرانجام از میان رفت و اکنون بدل به افسانه شده است. اهرام نیز اندک اندک می فرسایند و خاک می شوند، ولی حق و حقیقت، تا وقتی که در بشریت فردی حقیقت جو و دلی بیدار وجود داشته باشد، همچنان باقی خواهد ماند.

درباره تمدن اسلامی هم از دعوت آن به برافراشتن وحدت بشری در راه خالق که بر آزادی، برابری و گذشت استوار است و نیز از عظمت پیامبر آن سخن نمی گویم، زیرا در میان شما هستند متفکرانی که او را بزرگترین مرد در تاریخ بشریت دانسته اند. نیز از فتوحات آن که هزاران مناره را از خود آکنده ساخته است مناره هایی داعی پرستش خدای احد و تقوا و خیر، در قلمروی که از یک سو تا مرزهای هندوچین و از سوی دیگر تا فرانسه امتداد دارد و نیز از اخوتی که در دامن آن میان پیروان ادیان مختلف به وجود آمد و از تسامح و گذشتی که بشریت نه قبل و نه بعد از آن نظیرش را ندیده بود صحبت نمی کنم. من آن را در موضعی بهتر، بل موثرتر معرفی می کنم موضعی که گوشه ای از خصوصیات برجسته آن را نشان می دهد و آن این است که اسلام در یکی از جنگهای پیروزمند خود با دولت بیزانس، تعدادی از اسیران جنگی را با چند کتاب فلسفه و پزشکی و ریاضیات به جامانده از میراث کلاسیک یونان مبادله کرد. این شهادتی راستین بر علو روح انسانی و اشتیاق آن برای علم و معرفت است، با علم به اینکه در این معامله، خواننده دینی آسمانی داشت و چیزی را می خواست که ثمره تمدنی مشترک بود.

سرنوشت من، آقایان و خانمها، این بود که در دامن این دو تمدن پرورش یابم و از شیر آن بنوشم و از ادب و هنر آن بهره مند گردم. سپس این مجال برایم میسر شد که از چشمه فرهنگ پر مایه و افسونگرتان بنوشم. اینها، به اضافه دردهای ویژه خودم، به من امکان دادند چیزهایی بنویسم که آن اقبال را یافتند که از الطاف فرهنگستان ارجمندان برخوردار گردند و مرا به دریافت جایزه نوبل مفتخر سازند. من، به نام خودم و به نام بانیان بزرگ و در گذشته این دو تمدن بزرگ، از فرهنگستان شما سپاسگزاری می کنم.

خانمها و آقایان

شاید بپرسید این مرد جهان سومی چگونه توانست آن فراق بال را بیابد و داستان بنویسد. سوال بجایی است ... زیرا من از جهانی می آیم که بار و ام های خارجی کمرش را خم کرده و

باز پرداخت آنها، آن را با گرسنگی یا چیزی در حد آن تهدید می کند. از جهانی می آیم که گروهی از مردمش را سیل هلاک می کند و گروهی دیگر را در آفریقا از گرسنگی می کشد. در جنوب آفریقا، میلیونها آدم هستند که حس تحقیر و محرومیت از هر نوع حقوقی، آن هم در عصر حقوق بشر، هر روز شمار بیشتری از آنان را از میان می برد، انگار که جزو آدمیان نیستند. در کرانه باختری و غزه، مردمی اگر چه روی خاک خود و خاک آباء و اجداد خود و خاک اجداد اجداد خود زندگی می کنند روزگار تباهی رامی گذرانند. آنها قیام کردند و خواستار چیزی شدند که از ضروریات اولیه بشری بود و آن اینکه مسکن و مأوی مناسبی داشته باشند که دیگران آن را حق ایشان بدانند، ولی سزای قیام دلیرانه و سترگشان از مرد و زن گرفته تا کودک و جوان شکستن استخوان و کشتن به ضرب گلوله و خانه خرابی و شکنجه در زندانها و بازداشتگاهها بود. ۱۵۰ میلیون عرب همسایه فلسطین امروز با خشم و درد ناظر حوادثی هستند که بر فرزندان این ملت می رود، چیزی که اگر حکمت دوستانان صلح - صلح عمومی عادلانه - آن را در نیابد، امکان دارد فاجعه ای در منطقه بیافریند.

آری، چگونه این مرد جهان سومی آن فراغ بال را پیدا کرده که توانسته داستان بنویسد؟ باید بگویم که خوشبختانه هنر گشاده دست و پر مهر است، همچنانکه به خوشبختها چهره خوششان را نشان می دهد، از بدبختها نیز رخ بر نمی تابد. به هر کس ابزار بیان مناسبش رامی دهد تا بتواند آنچه را که در سینه اش می جوشد با آن بیان کند.

در این لحظه سرنوشت ماز از تاریخ تمدن، هیچ کس و هیچ وجدانی نمی پذیرد که ناله های آدمی در برهوت گم شود و پژواکی نیابد. شک نیست که بشریت سن رشد را پشت سر گذاشته و زمان ما، وفاق میان ابرقدرتها را نوید می دهد و فرد می رود که با تمام عوامل تباهی و خرابی

بیروزمندانانه مقابله کند. همان گونه که دانشمندان برای پاکسازی بشریت از آلودگی صنعتی می کوشند، روشنفکران و اهل فکر نیز باید برای پاکسازی بشریت از آلودگی اخلاقی قد علم کنند. ما می توانیم بلکه وظیفه داریم که از سران و رهبران کشورهای متمدن و نیز از اقتصاددانان آنها بخواهیم که همت کنند و خود را در بطن مسائل عصر قرار دهند. در قدیم هر رهبری فقط برای نیکبختی مردم خویش می کوشید و بقیه ملل را دشمن می دانست یا آنان را منابعی برای استثمار می پنداشت. تنها مشغله هر رهبر اثبات برتری خود بر دیگران بود. در چنین اوضاعی چه اصول و ارزشهایی که لگدمال نشد، چه وسایل ناشایستی که توجیه نگشت و چه جانهای بیشمار که قربانی نگردید. دروغ و نیرنگ و خیانت و قساوت از نشانه های هوشمندی و بزرگی شمرده می شود. ولی امروز می بایست این دیدگاه از بیخ و بن دگرگون گردد. امروز می بایست بزرگی هر رهبر متمدن به این باشد که دیدش تا چه حد در خدمت عموم است و در برابر بشریت تا چه حد احساس مسئولیت می کند. مگر نه این است که جهان پیشرفته و جهان سوم از یک خانواده اند؟ احساس هر فرد نسبت به این خانواده بسته به میزان علم و حکمتی است که وی در این راه دراز فراچنگ آورده است. شاید پایم را از گلیم خود دراز تر نکرده باشیم اگر به نام جهان سوم به کشورهای پیشرفته خطاب کنم: تماشاچی بی تفاوت فاجعه های ما نباشید. بر شماست که نقشی متناسب با شأن خود در این میان داشته باشید. شما به خاطر وضع برتری که دارید از بابت هر آسیبی که در این جهان پهناور به هر گیاه و حیوانی وارد می آید انسان که جای خود دارد مسئول هستید. سخن بسیار گفته ایم و اینک وقت آن است که عمل کنیم. اینک وقت آن است که به سلطه راهزنان و رباخواران پایان دهیم. مادر جهانی زندگی می کنیم که رهبران در قبال کره زمین مسئولیت دارند. بردگان اسیر در جنوب آفریقا را نجات دهید! به کمک گرسنگان آفریقا بشتابید! فلسطینیها را از گلوله و شکنجه اسرائیلیها و اسرائیلیها را از آلودن میراث فرهنگی عظیم شان نجات دهید! بدهکاران را از قیود سخت اقتصادی برانید! نظر کشورهای پیشرفته را بدین نکته معطوف سازید که مسئولیت شان در برابر انسان از مسئولیت شان در برابر قوانین علمی که وقت آن شاید امروز به سر رسیده باشد چه بسا بیشتر است.

از شما پوزش می خواهم. احساس می کنم آرامستان را بر هم زده ام. ولی از کسی که از جهان سوم آمده چه توقعی می توان داشت؟ مگر نه این است که از کوزه همان تراود که در اوست؟ نکته مهم آنکه اگر ناله های یک انسان در این ساحت فرهنگی به صدا در نیاید ساحتی که بانی بزرگش آن را وقف علم و ادب و ارزشهای والای انسانی کرده است کجا به صدا در آید؟ همان

سان که آن مرد بزرگ یک روز تصمیم گرفت که ثروتش را از سر آموزش خواهی، وقف نیکی و دانش کند، مافزندان جهان سوم نیز از آن کسانی که قادرند و متمدند می خواهیم که راه او را بروند و رفتار و دیدگاه او را در پیش گیرند.

خانمها و آقایان!

به رغم همه حوادثی که در اطرافمان می گذرد، من با خود عهد بسته ام که تا به آخر خوشبین باشم. با کانت هم عقیده نیستم که نیکی در جهان دیگر پیروز می شود. نیکی هر روز در جهان پیروز می شود، نظر من این است که شاید بدی بسیار ضعیف تر از آن است که می پنداریم. و برای این گفته دلایلی دارم که انکار ناپذیرند. اگر پیروزی از آن نیکی نبود، توده های انبوهی از مردم بی ماوانمی توانستند در برابر درندگان و سوانح طبیعی و ترس و خود خواهی تاب بیاورند. اگر پیروزی از آن نیکی نبود، بشریت نمی توانست رشد کند و بیابد و ملتها تشکیل دهد، اکتشاف و اختراع کند، بدایع بیافریند، فضا را تسخیر کند و حقوق بشر را همه جا پراکنده سازد. آنچه هست اینکه بدی و پلیدی عربده جوست و هیاهوی بسیار دارد. و اینکه آدمی آنچه را که رنجش می دهد بیش از آنچه مایه شادی ای بوده به یاد می آورد. شاعر بزرگ ما ابو العلاء معری راست می گوید که می فرماید:

«حسرت و اندوهی که دم مرگ می کشیم

از سرور هنگام تولد

بسی بیشتر است.»

یک بار دیگر از شما تشکر می کنم و پوزش می خواهم. ♦ ♦